

متن پرسش

سلام علیکم: سوالاتی از محضرتان داشتم: ۱. در بحث «علم امام» در این موضوع که آیا ائمه اطهار (ع) آگاهانه آن جام زهری را که به ایشان می دادند می نوشیدند یا نه، اختلاف نظر است. بعضی می گویند که امام عالم به عمل خود بوده امام علم غیب تکلیف نمی آورد برخی هم چنین نظری ندارند، بفرمائید که نظر و دلیل نظر شما چیست؟ "در این موضوع نیاز است که جمع بین روایات گفته شود چرا که: از طرفی در روایات آمده که امام (ع) «علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن» رو دارند، از طرفی در روایات دیگری آمده که امامان هرگاه اراده بر یادگیری کنند خدا به آنها می آموزد، از این طیف دوم روایات برداشت می شود که در آن حالت که امام می خواسته جام زهر را بنوشد یا اراده نکرده و یا از جانب خدا اجازه اراده نداشته برای آگاهی به زهر در جام، که در هر دو صورت برداشت می شود که امام به خواست خدا عالم به این فعل نبوده، حالا آخر جمع بین این روایات چه می شود؟ همان طور که گفتم علماء نظرات متفاوتی دارند اما بالاخره یک نظر درست. لطفا توضیح دهید. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحثی را در کتاب «مبانی نظر نبوت و امامت» داشته ایم؛ عیناً آن را خدمتتان ارسال می داریم.

حدود علم غیب امام

علم غیب امام به میزانی است که خدا بخواهد. راوی می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا امام غیب می داند؟

«قَالَ: لَا وَ لَكِنْ إِذْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ» [۱]

حضرت فرمود: نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او بیاموزد.

با توجه به روایت فوق آنچنان نیست که علم غیبی امام ذاتی باشد و امام بدون اذن الهی همواره از آن علم برخوردار باشد، بلکه هرچه حکمت خدا ا قضاء کند که امام بداند می داند. امام هم به عنوان انسانی که تنها به بندگی خدا راضی است، خواست خدا را می پسندد. البته آنچه در هدایت مردم لازم است که امامان بدانند، خداوند به ایشان مدهد به همین جهت می فرماید:

دل‌های ما ظروف مشیت و خواست الهی است و آنچه خدا می‌خواهد ما می‌خواهیم.

نکته ی دیگر در مورد علم امام آن است که گاهی امام بنا به مصلحتی در موضوعی اصلاً نظر به عوالم غیبی نمی‌کنند و اظهار بی‌اطلاعی می‌نمایند و سعی می‌نمایند از طریق عادی اقدام به تحقیق نمایند، پس اگر سؤال شود: اگر پیامبر و امامان (ع) علم غیب داشتند، چرا رفتارشان آنچنان عادی است که گویا هیچ اطلاعی از غیب ندارند، آیا اگر واقعاً علم غیب داشتند نباید خودشان را در معرض هلاکت قرار نمی‌دادند؟ در جواب باید گفت: قرار نیست امامان از علم غیبی که خداوند در اختیار آنها گذارده تا بشریت را هدایت کنند، در زندگی عادی و به نفع شخصی خود استفاده کنند و نظام زندگی خود را از مجاری عادی خارج کنند. به همین جهت با اینکه منافقین را می‌شناختند با آنها با حفظ ظاهر برخورد می‌کردند و یا در قضاوت هرگز از علم غیب استفاده نمی‌کردند. از طرفی علم غیب، مسیر حوادث را تغییر نمی‌دهد بلکه علم به مسیر حوادث است از طریقی که واقع می‌شود. یعنی امام علم دارد که فلان حادثه با چه عللی حادث می‌شود، در واقع علم غیب، علم به سلسله ی زنجیره‌های علل است که اراده ی خود فرد یکی از اجزاء این سلسله است و علم به سلسله و زنجیره ی علل مسیر سلسله و زنجیره را تغییر نمی‌دهد، امام پی می‌برند که فلان حادثه به طور حتم در فلان زمان واقع می‌شود. علم به غیب، علم است به آنچه پیش خواهد آمد و این علم، مسیر حوادث را تغییر نمی‌دهد و تکلیفی هم نمی‌آورد تا امام برای تغییر آن واقعه تلاش کنند زیرا آن علم، علم به نظام تکوینی و غیبی عالم است، می‌بینند که این فرد به خاطر اعمالش طبق نظام تکوین سرنوشتش چنین می‌شود. زیرا علم امام، علم است به آنچه در لوح محفوظ هست و حتمالوقوع میباشد و لذا آنچه حتمی الوقوع است تکلیف به آن تعلق نمی‌گیرد. امری را انسان در موردش تلاش می‌کند که امکان شدن و نشدن دارد، پس علم امام ربطی به تکالیف خاصه او ندارد. و چون امام به مقام رضا به قضای الهی رسیده، دوست دارد آنچه را خدا اراده کرده است واقع شود. لذا چون در قضای الهی رانده شده که مثلاً حضرت علی (ع) به دست ابن ملجم شهید شود، امام جز این مطلب را طلب نمی‌کند، و این غیر از آن است که انسان در شرایط عادی باید از مهلکه خود را رها کند، چون این مهلکه ها را در نظام عالم تکلیف، برای او ایجاد می‌کنند و او هم باید با اراده و اختیار خود در رفع آنها تلاش کند. [۳] برعکس آن حقایق غیبی که برای امام از طریق علم غیب می‌نمایانند و خبر از نظام حتمی و قضای رانده شده به او می‌دهند تا در هدایت مردم به آن حقایق آگاهی کامل داشته باشد و هدایتش همه جانبه باشد، نه اینکه این علوم غیبی برای او تکلیف و موضعگیری شخصی در برداشته باشد.

سؤال: حدّ علم امام در علوم معمولی چقدر است؟ و امام چقدر از این علوم معمولی را باید دانا باشد؟

جواب: نصاب علم امام، کلیه ی علوم و معارف و احکام شریعت و مطالبی است که برای زمامداری و

هدایت مردم لازم است و اصولاً مقام امام اقتضاء دارد که هرگاه مصلحتی در میان بود، هرچیزی را بخواهد برایش روشن شود.

از نمونه ی اعمالی که نشان می دهد پیامبر و ائمه (ع) مأمور به حکم به ظاهر بودند اینکه علامه ی عسگری می فرماید: ابن ملجم از اسکندریه با گروهی جهت تبریک و بیعت، خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدند. حضرت به ابن ملجم نگاه کردند و چون بیرون رفت فرمودند: «اریدُ حَیَاتَهُ وَ یُریدُ قَتْلَی» [۴] من می خواهم او زنده بماند و او می خواهد مرا به قتل برساند. عده ای گفتند پس او را بکش. فرمودند: «اِذَا قَتَلْتُ غَیْرَ قَاتِلِی» در این صورت غیر قاتل خود را کشته ام. [۵] ملاحظه می کنید علم غیبی امام موجب تکلیف خاص برای حضرت نشد تا اراده کند ابن ملجم را به قتل برساند.

[۱] (۱) - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۳۳.

[۲] (۲) - بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

[۳] (۱) - مثل آنجا که امام علی (ع) از سایهی دیوار کج بلند شده و جای دیگری منشینند.

[۴] (۲) - ارشاد، ترجمهی ساعدی، ص ۱۶.

[۵] (۱) - در رابطه با علم غیبی امامان «بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۸» به نقل از «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است که: عبدالرحمن بن ملجم مرادی با جماعتی از مسافرین و وافدین مصر در کوفه وارد شد و آنها را محمد بن ابی بکر فرستاده بود، و نامهی معرفان مسافرین و وافدین در دست عبدالرحمن بود. چون آن حضرت نامه را قرائت مسکرد و مرورش به نام عبدالرحمن بن ملجم افتاد، فرمود: تو عبدالرحمانی؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را! عرض کرد: بلی ای امیرمؤمنان! من عبدالرحمن هستم! سوگند به خدا ای امیرمؤمنان من تو را دوست دارم! حضرت فرمود: سوگند به خدا که مرا دوست نداری! حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد. ابن ملجم گفت: ای امیرمؤمنان! من سه بار سوگند مخورم که تو را دوست دارم؛ آیا تو هم سه مرتبه سوگند یاد میکنی که من تو را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: وای بر تو! خداوند ارواح را دوهزار سال قبل از اجساد خلق کرده است، و قبل از خلق اجساد، ارواح را در هوا مسکن داده است. آن ارواحی که در آنجا با هم آشنا بودند در دنیا هم با هم انس و الفت دارند، و آن ارواحی که در آنجا از هم بیگانه بودند در اینجا هم اختلاف دارند؛ و روح من روح تو را اصلاً نمشناسد! و چون ابن ملجم بیرون رفت حضرت فرمود: اگر دوست دارید قاتل مرا ببینید، او را ببینید. بعضی از مردم گفتند: آیا او را نمکشی؟ یا آیا ما او را نکشیم؟ فرمود: سخن از این کلام شما شگفتانگیزتر نیست؛ آیا شما مرا امر میکنید که قاتل خود را بکشم؟

